

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم
			تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

## زندگی و شخصیت امام صادق علیه السلام (۱)

جلسه‌ی این هفته از نظر موقعیت زمانی با شب شهادت ششمین امام بزرگوار از دودمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله، امام صادق علیه السلام مقارن است. امامی که مذهب ما در بُعد فرهنگی، وام‌دار خدمات بسیار عظیمی است که آن بزرگوار در تداوم حرکت پدرشان امام باقر علیه السلام انجام دادند.

جامعه‌ی اسلامی بعد از توطئه‌ی سقیفه، مسیر دور شدن از فرهنگ عمیق دینی را در پیش گرفت و هر روز نسبت به روز گذشته، از درک درست حقایق دین و برخوردار بودن از ارزش‌های دینی در وجود خویش فاصله‌ی بیشتری می‌گرفت. جنایت عظیمی که در عاشورا رخ داد، بسته شدن پرونده‌ی دین و فرهنگ دینی در عرصه‌ی زندگی جامعه‌ی مسلمین بود. به خشن‌ترین صورت، زیباترین، لطیف‌ترین و متعالی‌ترین جلوه‌ی دین مورد تعرض قرار گرفت و همه‌ی ارزش‌های بلند معنوی و الهی جفاکارانه مورد تعدی واقع شد. اختناقی که بعد از واقعه‌ی عاشورا بر جامعه‌ی اسلامی مستولی شد کوچکترین اجازه‌ای به بازگو شدن حقایق دین نمی‌داد؛ حتی امام بزرگوار ما، امام سجاد علیه السلام برای اینکه ارزش‌ها و تعالیم بلند معنوی مکتب اهل بیت علیهم السلام را به تشنگان این معارف برساند، ناگزیر از ادبیات دعا و مناجات بهره برد و طبیعتاً گستره‌ی وسیعی برای طرح این دعاها و مناجات‌ها هم نبود. حتی کتاب عظیمی مثل صحیفه‌ی سجّادیه، به اصطلاح سیاسیون امروز، مثل کتاب قاچاق به صورت سری در دست اهل بیت علیهم السلام بود؛ چیزی نبود که در اختیار همگان قرار بگیرد؛ اختناق حاکم چنین اجازه‌ای نمی‌داد.

با آغاز عصر امامتِ امام باقر علیه السلام دستگاه حکومت اموی رو به تزلزل و ضعف گذاشت و این ضعف و تزلزل و تعویض پی‌درپی خلفای اموی که هر یک دوره‌ی کوتاهی را بر اریکه‌ی قدرت بودند و جای را ناگزیر به جانشین خود می‌سپردند، فرصتی فراهم کرد برای اینکه اهل‌بیت علیهم السلام دوباره مکتب عظیم فرهنگی اسلام را عرضه کنند. کار عظیمی را امام باقر علیه السلام آغاز کردند که امام صادق علیه السلام آن را به اوج قلّه‌ی خودش رساندند.

وجاهت علمی و فرهنگی و معنوی اهل‌بیت علیهم السلام در سال‌های آخرین عمر دستگاه بنی‌امیه به روشنی حقانیتِ اهل‌بیت علیهم السلام را برای زمامداری جامعه نشان می‌داد؛ این دستگاه برای اینکه این جلوه را از اهل‌بیت علیهم السلام بگیرد و اقبال قلبی و فکری مردم را به سوی اهل‌بیت علیهم السلام از بین ببرد، دست به ترفندی زد و آن نهضت ترجمه بود. اندیشه‌ی غربی، اندیشه‌ی یونانی و اندیشه‌های اقوام دیگر را به زبان عربی برگرداندند و در جامعه‌ی اسلامی ترویج دادند و حوزه‌های بحث‌های روشنفکری به اصطلاح امروزی را دایر کردند تا به گمان خودشان با این حرف‌های نو و جدیدی که در جامعه‌ی اسلامی مطرح می‌کردند رونق حرف‌های اهل‌بیت علیهم السلام تحت شعاع قرار بگیرد و مردم آن اقبال قلبی و فکری را به اهل‌بیت علیهم السلام نداشته باشند، که خیانت بسیار عظیمی بود؛ یعنی مکتب سازی در مقابل مکتب اهل‌بیت علیهم السلام. با حمایت دستگاه بنی‌امیه فلسفه و کلام درست نقطه‌ی مقابل مکتب عقلی اهل‌بیت علیهم السلام شکل می‌گیرد؛ متکلمینی که اندیشه‌های انحرافی را ترویج می‌کردند مثل جبریّه، قدریّه، مرجئه و امثال اینها که هر یک به گمان خودشان برای بحث‌های فکری و عقلانی در حوزه‌ی معارف دینی بانی باز کردند برای اینکه رونق مکتب عقلی اهل‌بیت علیهم السلام را بگیرند.

از سوی دیگر جریان‌های به اصطلاح عرفانی و معنوی با حمایت دستگاه خلافت ساخته شد. عارف نمایان و صوفیانی که اول در قیافه‌ی زهد و ترک دنیا و بعد کم‌کم به شکل یک نهاد سازمان یافته‌ی اجتماعی در قالب گروه متصوفه و در قرون بعد حتی دارای ایدئولوژی و تفکر مدون، درست رو در روی مکتب عرفانی اهل‌بیت علیهم السلام توسط دستگاه خلافت سازماندهی شدند و حتی اعتراضات و پرخاش‌های سران صوفیه را به ائمه علیهم السلام شاهد هستید. امثال سفیان ثوری‌ها را می‌بینید که در مقابل

ائمّه علیه السلام اعتراض کردند که چرا زهد ریائی که صوفیه‌ی مورد تأیید دستگاه خلافت، مروج آن هستند را مراعات نمی‌کنند.

به خود امام صادق علیه السلام متعدّد اعتراض کردند که چرا روش علی بن ابیطالب علیه السلام، جدّتان را دنبال نمی‌کنید؟ علی بن ابی طالب علیه السلام جامه‌ی خشن بر تن می‌کرد، نان جوین خشک می‌خورد، شما نه! جامه‌ی فاخر به تن می‌کنید و این با زهد و تصوّف اسلامی مطابق نیست. یعنی به امام صادق علیه السلام اعتراض می‌کردند که تو عارفانه زندگی نمی‌کنی! این عرفان بدلی بود که دستگاه خلافت ساخته بود تا آن جنبه‌ی جذاب عرفان ولوی را تحت الشعاع قرار دهد و گروه‌های علاقه‌مند که تشنه‌ی معنویت و عرفان هستند را جذب همین جریان‌های صوفیه‌ی منحرف بکنند.<sup>۱</sup>

دستگاه خلافت حرکت جدّی شروع کرد برای اینکه از رونق فرهنگی مکتب اهل بیت علیهم السلام بکاهد؛ منتهی درگیری‌های سیاسی که در اواخر دوران بنی‌امیه هر روز اوج می‌گرفت و مخالفت‌هایی که علیه حاکمیت بنی‌امیه در جامعه‌ی اسلامی از گوشه و کنار هر روز سر بر می‌داشت سبب شد که دیگر بنی‌امیه آنقدر فراغت نداشته باشند برای اینکه صد در صد اهل بیت علیهم السلام را تحت کنترل قرار دهند و اجازه‌ی فعالیت‌های فرهنگی را به طور کامل از آنها سلب کنند. مشغول شدن بنی‌امیه به مشکلات سیاسی داخلی خودشان یک فرصت و فراغت بسیار مناسب ایجاد کرد برای اینکه امام باقر علیه السلام این مکتب فرهنگی و علمی را بعد از عصر اختناق از عاشورا به بعد دوباره بازگشایی کند. از همان زمان، امام صادق علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام بازوی توانمند حضرت در این حرکت فرهنگی بودند.

عمر شریف امام صادق علیه السلام بنابر نقل تواریخ شصت و پنج سال به درازا کشید، که سی و یک سال از این شصت و پنج سال در زمان پدر بزرگوارشان بود و امام صادق علیه السلام در این زمان برای ایجاد این نهضت عظیم علمی و فرهنگی و دوباره بازسازی کردن فرهنگ ویران شده‌ی دینی در جامعه‌ی اسلامی بازوی توانای امام باقر علیه السلام بودند.

---

<sup>۱</sup> اشاره‌هایی در کتاب سرّ حق به این بحث شده است.

یک نکته عرض کنم؛ گمان نکنیم که اگر از بُعدِ شاخص فرهنگی حرکت امام باقر و امام صادق علیهما السلام سخن می‌گوییم، به این معناست که این دو بزرگوار نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خودشان کاملاً بی‌تفاوت بودند؛ به هیچ وجه این‌طور نبود. هم امام باقر علیه السلام و هم امام صادق علیه السلام به‌شدت در برابر فساد و انحراف و ظلم و بی‌دینی دستگاه حاکم معترض بودند و از اظهار آن پروایی هم نداشتند. به ماجرای تبعید امام باقر و امام صادق علیهما السلام از مدینه به امر خلیفه اشاره کرده‌ام که چیزی که انگیزه‌ی این تبعید شد سخنرانی‌یی بود که امام صادق علیه السلام ایراد فرمودند. زمانی بود که امام باقر علیه السلام امام بودند و مسؤولیت امامت هنوز بر عهده‌ی امام صادق علیه السلام نبود؛ ولی در محضر امام باقر علیه السلام یک سخنرانی بسیار داغ و آتشین علیه فساد دستگاه خلافت کردند و همین سبب شد که خلیفه دستور داد که این دو بزرگوار را از مدینه به عراق تبعید کنند. البته مدت تبعید خیلی طولانی نبود و به یمن الهی مجدداً امام باقر و امام صادق علیهما السلام به مدینه بازگشتند و حرکت فرهنگی خود را ادامه دادند. به هر حال این‌طور نبود که نسبت به مسائل سیاسی ساکت و بی‌تفاوت باشند.

دو دسته نهضت سیاسی در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام شکل گرفت. یک دسته نهضت‌هایی که انگیزه‌های پاک و ناب دینی داشتند؛ که یک جلوه‌ی آن را در حرکت زیدبن‌علی بن‌الحسین علیه السلام می‌بینیم. زید با انگیزه‌ی دینی علیه دستگاه خلافت قیام کرد. گرچه ائمه علیهم السلام فرموده بودند که این قیام به پیروزی منتهی نخواهد شد و به شهادت زید منتهی می‌شود و بر احزان و غم‌آلودی اهل بیت علیهم السلام خواهد افزود؛ اما حرکت خالصانه‌ی زید مکرراً توسط ائمه علیهم السلام مورد تأیید قرار گرفت. حرکت‌های این‌گونه را امام باقر و امام صادق علیهما السلام تأیید می‌کردند؛ حرکت‌هایی که انگیزه‌ی دینی محض و خالص داشت و تحت شعار رضای آل محمد علیهم السلام شکل می‌گرفت. حتی نهضتی سال‌ها بعد از رحلت امام صادق علیه السلام به نام شهدای فخر اتفاق افتاد، که انگیزه‌ی صرفاً دینی داشت. سال‌ها قبل از اینکه این نهضت شکل بگیرد امام صادق علیه السلام از این اتفاق در آینده و از شهادتی که در این واقعه به شهادت خواهند رسید خبر دادند و از این شهدا به بزرگی یاد کردند.

این یک دسته از نهضت‌هایی بود که در عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام شکل می‌گرفت و مورد تأیید اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. اما دسته‌ی دیگری از حرکت‌ها علیه خلافت بنی‌امیه شکل گرفت. حرکت‌هایی که به ظاهر انقلابی بود، حتی به ظاهر ادعای حمایت از اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌کردند، مثل ماجرای ابومسلم خراسانی. حرکت ابومسلم حرکت سیاه‌جامه‌گان بود. علت اینکه لباس سیاه بر تن می‌کردند، می‌گفتند ما سوگوار امام حسین علیه السلام هستیم و می‌خواهیم انتقام بگیریم و حق اهل‌بیت علیهم‌السلام را به ایشان برگردانیم؛ ولی ائمه علیهم‌السلام خوب خبر داشتند که این یک بهانه، ترفند و یک شعار دروغ است؛ و اینها دنبال قدرت‌طلبی هستند. اینها دلشان به حال دین خدا نسوخته است؛ و می‌خواهند به حکومت برسند. لذا شما می‌بینید سران نهضت ضد اموی از خود سفاک و ابومسلم خراسانی و دیگران یکبار خدمت امام صادق علیه السلام می‌آیند و به اصرار از امام صادق علیه السلام درخواست می‌کنند که رهبری نهضت ما را شما قبول کنید و بر این حرکت که ما علیه بنی‌امیه آغاز کردیم صحه بگذارید و حرکت ما را تأیید کنید. می‌دانستند اگر ائمه علیهم‌السلام این حرکت را تأیید کنند، این حرکت مشروعیت پیدا می‌کند و حمایت‌های دینی پشت سر این حرکت شکل می‌گیرد. لذا خیلی دوست داشتند امام صادق علیه السلام حرکت آنها را تأیید کند. صورت ظاهر هم بنی‌امیه ظالم و جنایت کار بود و اینها می‌خواستند علیه بنی‌امیه مبارزه کنند. امام صادق علیه السلام به ایشان فرمودند مبارزه‌ی شما به پیروزی می‌رسد و شما می‌توانید بنی‌امیه را ریشه کن کنید؛ اما حرکتی که شما شروع می‌کنید حرکتی نیست که ما اهل‌بیت علیهم‌السلام به دنبال آن به قدرت برسیم. دقت کنید با اینکه ظاهراً شعار دینی بود، شعار برگرداندن حق خاندان پیامبر علیهم‌السلام به آنها بود، گرفتن انتقام جنایات از بنی‌امیه بود؛ اما ائمه علیهم‌السلام خوب می‌دانستند که پشت سر این داستان یک بازی سیاسی خوابیده است؛ لذا حضرت فرمودند شما پیروز می‌شوید؛ اما حرکت شما حرکتی نیست که من جعفر بن محمد فرمانروای جامعه‌ی اسلامی شوم. علت هم داشت؛ انگیزه‌ی سران نهضت، انگیزه‌ی دینی نبود، ابومسلم خراسانی، سفاک و دیگران انگیزه‌ی دینی نداشتند؛ صرفاً انگیزه‌های دنیا طلبانه و تلاش برای به دست آوردن قدرت‌های سیاسی بود. همچنین بستر اجتماعی، بستر مساعدی نبود. این نکته، نکته‌ی بسیار مهمی است. اگر بگوییم این

جمله را به خط زر بنویسند به آن جفا کرده‌ایم. جمله‌ی بسیار عمیقی است «**کما تکونون یوئی علیکم**»<sup>۲</sup> هرطور افرادی باشید، همان‌طور حاکمان بر شما مسلط خواهند شد؛ یعنی اگر بافت اجتماعی بافت فاسدی باشد، مردم از درون پوسیده باشند، ارزش‌های معنوی و الهی بر وجودشان مستولی نباشد، اسیر دنیاطلبی و زراندوزی و شهوترانی و آلودگی‌ها شده باشند، این مردم آلوده به فساد، لیاقت و صلاحیت داشتن یک رهبر پاک الهی را نخواهند داشت.

«**کما تکونون یوئی علیکم**» هر تیپ انسان‌هایی باشید همان تیپ حاکمان بر شما مسلط خواهند شد. نمونه‌ی بارزش را شما بعد از رحلت رسول خدا ﷺ می‌بینید. وقتی جامعه فاسد است، وقتی مردم ارزش‌های الهی بر وجودشان حکومت نمی‌کند، وقتی مردم فیلشان یاد هندوستان کرده است، یاد همان فساد و فحشاهای قبل از ظهور اسلام افتادند، یاد همان ظلم و زورها و زراندوزی‌ها و دنیاطلبی‌ها و ضعیف‌کشی‌های قبل از نهضت رسول الله ﷺ افتادند و هوس همان بی‌بندوباری‌ها دوباره در دل‌ها زنده شد، در این جامعه علی‌بن‌ابی طالب علیه السلام حضور دارد، اما این مردم لیاقت اینکه علی علیه السلام فرمانروای آنها شود را ندارند. لیاقت این مردم جز ابوبکر، عمر و عثمان نیست. لذا می‌بینید وقتی در یک شرایط کاملاً غیر عادی، فشار و هیجان بعد از قتل عثمان، مردم در خانه‌ی علی‌بن‌ابی طالب علیه السلام می‌ریزند و اصرار می‌کنند که شما خلافت ما را بپذیرید، حضرت می‌فرمایند: نه من برای شما یک مشاور باشم بهتر از این است که فرمانروا باشم، یعنی چه؟ یعنی شما شایستگی اینکه علی فرمانروای شما باشد را ندارید.

عملاً هم همین‌طور شد. وقتی فشار آوردند و حضرت را به پذیرش خلافت ناگزیر کردند، چند روز نگذشته بود که زمینه‌های جنگ جمل شکل گرفت و همان‌هایی که ریختند در خانه‌ی علی و اصرار کردند یا علی جز پذیرش خلافت هیچ راهی نداری؛ همان طلحه و زبیر که دستشان در ماجرای قتل

---

<sup>۲</sup>. قضاعی، شرح فارسی شهاب الأخبار، ص ۲۶۰ و ابن اثیر جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۱، ص ۱۱۶.

عثمان شریک بود، همین‌ها نطفه‌ی حرکت جمل را شکل دادند. جامعه وقتی لیاقت ندارد این‌گونه می‌شود.

چند صباحی بعد، ماجرای جنگ صفین و بعد جنگ نهروان شکل گرفت و بالاخره هم «فُتِلَ عَلِيٌّ فِي مِخْرَابِ عِبَادَتِهِ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ»<sup>۳</sup>. جامعه لیاقت ندارد که علی علیه السلام حاکم آن باشد. اگر علی علیه السلام هم در جامعه‌ی فاسد باشد، حاکم آن جامعه نخواهد بود.

امام صادق علیه السلام هم همین را فرمودند. فرمودند حرکت شما به پیروزی می‌رسد؛ بنی‌امیه را ساقط می‌کنید؛ اما حرکت شما حرکتی نیست که من امام صادق فرمانروای آن باشم. هم جامعه، جامعه‌ی پوسیده و فاسدی است، هم انگیزه‌های شما انگیزه‌های دنیاطلبانه و قدرت‌طلبانه است. در حرکتتان علیه بنی‌امیه انگیزه‌ی دینی نیست.

لذا کار عظیمی که امام باقر و امام صادق علیه السلام می‌کنند احیای دین در جامعه است؛ یعنی درست کردن جامعه، و ساختن دوباره‌ی مردم، مردمی که پوسیده‌اند. مردمی که از کودتای سقیفه به بعد هر روز رو به پوسیدگی بیشتر رفته‌اند، رو به بیگانگی بیشتر با دین رفته‌اند. لذا امام باقر و امام صادق علیه السلام کار بزرگی که انجام می‌دهند احیای تفکر ناب و خالص اسلامی است؛ هم رویارویی با فرهنگ غربی و وارداتی که دستگاه بنی‌امیه و بنی‌عبّاس ترویج می‌کردند؛ در مقابل این حرکت محکم ایستادند و حقانیت مکتب اسلام را به روشنی در برابر جریان‌های فکری وارداتی اثبات کردند، از طرف دیگر هم شروع کردند به آدم‌سازی؛ شوخی نیست امام صادق علیه السلام چهار هزار شاگرد تربیت کردند، که شخصیت‌های بسیار برجسته در بین اینها وجود دارند و از زمان امام باقر علیه السلام شروع شد. چهره‌های برجسته مثل جابر جعفی، سدید صیرفی، ابابصیر و محمدبن مسلم و ... شخصیت‌های عظیم علمی، در حوزه‌ی علوم عقلی، مثل مؤمن طاق و هشام را می‌بینید. هشام جوانی است که روایات نقل می‌کند این جوان هنوز پشت لب‌هایش سبز نشده بود؛ ولی در بحث‌های عقلی بسیار توانمند بود و امام صادق علیه السلام

---

<sup>۳</sup>. تعبیر دانشمند مسیحی، جرج جرداق.

احترام زیادی برایش قائل بود که در مجلسی که پیرمردهای صحابه نشسته بودند، هشام که وارد می‌شد امام صادق علیه السلام او را بغل دست خود می‌نشانند. نوجوانی با سواد و در علوم عقلی قوی بود که به میدان بحث‌های بسیار سنگین اعتقادی با مخالفین می‌رفت و پیروز بیرون می‌آمد.

حرکت عظیم امام باقر و امام صادق علیه السلام سبب شد دوباره اسلام متولد شود. علت اینکه مکتب ما را مکتب جعفری نام نهاده‌اند، این است. یعنی واقعاً اسلام دوباره متولد شد؛ اسلامی که دفن شده بود. تفکر واقعی و صحیح اسلامی کاملاً گم شده بود. اگر چیزی هم به نام اسلام وجود داشت، اسلام دستگاه خلافت بود. اسلام تحریف شده که مروجین آن آخوندهای درباری و انسان‌های خود فروخته و جاعلان حدیث و افراد مزور و دروغ‌گویی بودند که پول می‌گرفتند و روایت جعل می‌کردند، پول می‌گرفتند و فتوا صادر می‌کردند. با جهالت‌های خودشان در خدمت دستگاه ظلم و زور خلافت بنی‌امیه و بعد بنی‌عبّاس بودند و کاری که امام باقر و امام صادق علیه السلام کردند کار بسیار عظیمی بود. شخصیت‌های برجسته‌ی علمی در محضر این بزرگواران پرورنده شدند.

متأسفانه آشنایی ما با حرکت عظیم این دو امام بزرگوار در بُعد فرهنگی بسیار محدود است. حتی غربی‌ها در این زمینه کارهای بسیار مفصل کرده‌اند. در حوزه‌ی درسی امام صادق علیه السلام شخصیت‌های بزرگ علمی تربیت شدند. نه فقط در حوزه‌ی علوم دینی، در رشته‌های مختلف. یعنی فقط این طور نیست که بگوییم متکلم تربیت کردند که به جنگ افکار منحرف غیر اسلامی بروند یا فقط فقیه تربیت کردند که بتواند احکام شریعت اسلام را به صحت و دقت استنباط و استخراج کند، یا فقط عارف تربیت کردند که تجربه‌های بزرگ معنوی دینی را بتواند لمس کند و به آن راه پیدا کند؛ نه! در حوزه‌های علوم طبیعی شخصیت‌های بزرگ تربیت شدند. شما امثال جابر بن حیان را دارید که از شاگردان امام صادق علیه السلام است و خود غربی‌ها به او پدر علم شیمی می‌گویند. یعنی جابر بن حیان پدر علم شیمی نوینی است که امروز دنیا از آن بهره‌مند است. جابر بن حیان در علم شیمی کتابی دارد که حدود بیش از هزار صفحه است. این بزرگوار در اول این کتاب این طور می‌نویسد: «أَخَذْتُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ سَيِّدِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ أَهْلِ الزَّمَانِ» من علم شیمی را از سرور و آقای خودم امام صادق علیه السلام که سرور و

آقای مردم زمانه‌ی خودش بود آموختم. شاگردان امام صادق علیه السلام رساله‌های عجیبی در حوزه‌های مختلف علوم تجربی، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی از درس‌های حضرت تألیف کردند.

غربی‌ها بعضاً در بعضی حوزه‌ها بیش از ما راجع به نقش عظیم این امامان بزرگوار کار کرده‌اند. یادم هست مرکز اسلامی استراسبورگ کتابی تحت عنوان "مغز متفکر جهان شیعه" منتشر کرد که خیلی سال از زمانی که من برای اولین بار این کتاب را دیدم می‌گذرد؛ شاید بیست سال؛ البته نمی‌گویم دیدگاه‌های آنها دیدگاه‌های کاملاً درستی است، ولی آنها به درخشندگی شخصیت امام صادق علیه السلام پی بردند؛ بدون آن درک لطیفی که شیعه از ظرافت‌های بحث ولایت دارد. این کتاب در ایران به فارسی ترجمه و منتشر شده است و شاید بعضی از عزیزان هم مطالعه کرده‌اند.

به هر صورت نقش عظیم امام صادق علیه السلام احیای دین در همه‌ی ابعادش بود. کتاب‌های حدیثی شیعه را بررسی کنید، بالای شصت هفتاد درصد احادیثی که در شناخت ابعاد گوناگون اسلام داریم برای امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام است. این دو بزرگوار به باقرین و صادقین ملقب هستند. مجموعه‌ی ۱۱۰ جلدی بحارالانوار را ورق بزنید؛ هفتاد، هشتاد درصد روایات ما در در ابعاد مختلف در حوزه اعتقادات، اخلاقیات، فقه و حوزه‌های مختلف معارف اسلامی احادیثی است که از زبان امام باقر و امام صادق علیه السلام و عمدتاً امام صادق علیه السلام نقل شده و این نقش عظیمی است که این امام در احیای دین ایفا کردند و امروز ما مدیون و مرهون معارف امام صادق علیه السلام هستیم.

کتاب‌های عظیمی که بعد از امام صادق علیه السلام نوشته شد تحت عنوان اصول اربعه و امثال اینها همه میوه‌های مکتب علمی امام صادق علیه السلام بود که توانست اسلام را با آن شکل پاک، ناب، نیالوده به خرافات و انحرافات و افکار وارداتی در دسترس ما قرار دهد.

شهادت این امام بزرگوار را به محضر فرزند بزرگوارشان حضرت بقیة‌الله ارواحنفا‌ده و همه‌ی ارادتمندان و شیعیان آن بزرگوار و همه‌ی علاقه‌مندان به معرفت، فضیلت و فرهنگ تسلیت عرض می‌کنم و امیدوارم خدای متعال عنایت بفرماید پیروان صادقی برای امام صادق علیه السلام باشیم.

## چرا به امام صادق علیه السلام می‌گویند امام صادق؟

مگر بقیه‌ی ائمه‌ی ما صادق نبودند؟ همه صادق بودند. در این زمینه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایتی داریم که از نسل امام صادق علیه السلام و از نوادگان آن حضرت شخصی به نام جعفر به دنیا خواهد آمد که او به دروغ ادعای امامت می‌کند و او جعفر کذاب است و لذا به امام جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام لقب صادق داده شده است. یعنی یک جعفر صادق و یک جعفر کذاب داریم. جعفر کذاب، دنیا طلب، منحرف فرزند امام هادی علیه السلام و برادر امام عسگری علیه السلام بود و سر و سرّی هم با دستگاه خلافت بنی‌عبّاس داشت. به شدت قدرت طلب بود و طالب این بود که بعد از رحلت امام عسگری علیه السلام، قدرت رهبری و امامت شیعه را بتواند تصاحب کند. دستگاه بنی‌عبّاس هم از خدا می‌خواست که چنین اتفاقی بیفتد؛ چون سر و سرّی با دستگاه داشت و اگر او رهبری شیعه را به دست می‌گرفت تمام اسرار شیعه به دست حکومت بنی‌عبّاس می‌افتاد و بنی‌عبّاس ریشه‌ی شیعه را می‌کند. منتهی خدای متعال فتنه‌ی جعفر کذاب را به لطف و عنایت خودش دفع کرد. علت اینکه به ششمین امام ما، صادق گفته شده است، به خاطر جعفر کذابی است که در تاریخ بعد از حیات امام صادق علیه السلام با نام جعفر خواهد بود و لذا لقب ششمین امام ما لقب صادق شد. جعفر هم نام نه‌ری در بهشت است و لذا امام صادق علیه السلام یک نهر بهشتی است که معارف زلال دینی و الهی از مجرای این نهر به تشنگان فضیلت و معرفت می‌رسد. به هر صورت امیدوارم خدای متعال توفیق دوستی و پیروی و دنباله‌روی از تشیع را به ما بدهد. البته من جرأت نمی‌کنم بگویم تشیع؛ چون تشیع و شیعه‌ی ائمه علیهم السلام بودن خیلی بزرگ است. گرچه در مقام دعا انسان دعا کند خدایا ما را شیعه‌ی ائمه علیهم السلام قرار بده خوب است؛ اما یک وقت گمانان نیاید که حالا به‌راستی اینطور شده‌ایم. سلمان فارسی شیعه بود، ابوذر غفاری شیعه بود؛ شیعه خیلی بزرگ است.

عده‌ای از ارادتمندان امام رضا علیه السلام برای دیدن حضرت به طوس آمدند. خادم حضرت دم در آمد و پرسید چه کار دارید؟ گفتند خدمت حضرت بفرمایید تعدادی از شیعیان شما هستیم که برای دیدن شما آمده‌ایم. خادم داخل رفت و برگشت و گفت حضرت فرمودند فعلاً وقت ندارم و شما را نمی‌پذیرم.

فردا آمدند، باز خادم همین سؤال را پرسید. گفتند ما تعدادی از شیعیان حضرت هستیم. هفت هشت ده روزی حضرت اینها را پشت در نگه داشت. اینها خیلی دل شکسته و سرشکسته شدند و گفتند، ما خودمان را شیعه‌ی امام رضا علیه السلام می‌دانیم، با چه عشقی به طوس آمده‌ایم و حضرت ما را راه نداد تا یک نظر ایشان را ببینیم. امروز هم روز آخر است باید برگردیم. روز آخر که رفتند، خادم پرسید چه کار دارید؟ و آنها گفتند خدمت حضرت عرض کنید ما تعدادی از دوستانتان بودیم، آمده بودیم شما را ببینیم که شما هم ظاهراً افتخار ندادید و دیگر برمی‌گردیم. خادم داخل رفت و گفت حضرت فرمودند: بفرمایید تو. رفتند داخل و حضرت خیلی گرم از اینها استقبال کردند و پذیرایی کردند و اینها خیلی تعجب کردند. عرض کردند یا بن‌رسول‌الله! ما ده روز است اینجا می‌آییم و هر روز ما را از پشت در برگردانید. حضرت فرمودند آن ده روز شما ادعای بزرگی کردید؛ شما گفتید ما از شیعیان امام رضا علیه السلام هستیم. شیعه می‌دانید یعنی چه؟ این ادعا واقعیت نداشت. اما امروز که گفتید از دوستان حضرتیم دیدید که در باز شد. حالا اگر ما بگوییم شیعه‌ی امام صادق علیه السلام هستیم؛ واقعاً نیستیم. شیعه یعنی کسی که در همه‌ی ابعاد شخصیتی پا جای پای ائمه علیهم السلام می‌گذارد. در اندیشه، احساس، گفتار و رفتارش دقیقاً پا جای پای ائمه علیهم السلام می‌گذارد. «شعبة علی بن ابی طالب من شاع علی بن ابی طالب» کسی که مشایعت می‌کند؛ دنباله‌رو است. گام به گام جای گام آن‌ها می‌گذارد. مقام تشیع مقام بلندی است؛ اما امیدواریم ائمه علیهم السلام ما را به عنوان دوستداران خودشان قبول کنند و بتوانیم از دوستان خوب و شایسته‌ای برای اهل بیت علیهم السلام باشیم و از همین دوستی آن‌ها نور هدایت را بهره ببریم ان شاء الله.

### روایتی از امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ» شما را توصیه می‌کنم به تقوای الهی. قبلاً هم اشاره کردیم که تقوی‌الله غیر از تقوای از معاصی است؛ تقوی‌الله یعنی غیرخدا را به دل راه ندادن، از غیر خدا پرهیز کردن.

«وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ لِمَنْ أْتَمَمْتُمْ» و توصیه می‌کنم به اینکه هرکس که شما را امین دانست و امانتی به شما سپرد، آن امانت را ادا کنید؛ خیانت در امانت نکنید. این امانت چه می‌تواند باشد؟ اقیانوس عظیمی است. فکر کنید ببینید چه امانت‌هایی خدا، پیغمبر، ائمه علیهم‌السلام و اولیای دین نزد ما گذاشته‌اند؛ تا افراد معمولی و ساده‌ای که ممکن است یک شیء مادی را امانت نزد ما گذاشته باشند.

«وَحُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبْتُمُوهُ» سومین توصیه‌ی من به شما شیعیانم این است که با کسانی که صاحب و رفیق می‌شوید شرط رفاقت و مصاحبت را به خوبی ادا کنید. مصاحبان و دوستان خوبی باشید. شرط دوستی و رفاقت را به خوبی ادا کنید.

«وَأَنْ تَكُونُوا لَنَا دُعَاءَ صَامِتِينَ» و توصیه می‌کنم به شما که دعوت‌کنندگانی به سوی ما باشید با سکوت، صامت؛ یعنی چه؟ یعنی با حرف به سوی ما دعوت نکنید، با عملتان افراد را دعوت کنید نه با حرفتان. رفتار زیبا و شایسته‌ی شما سبب شود که افراد بگویند عجب انسان‌های قشنگی هستند، اینها کجا رفته‌اند که این قدر قشنگ شده‌اند؟ چه کسی اینها را تربیت کرده که این قدر خوب بار آمده‌اند؟ «وَأَنْ تَكُونُوا لَنَا دُعَاءَ صَامِتِينَ» دعوت‌کنندگانی به سوی ما باشید با سکوت.

«فَقَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَيْفَ نَدْعُو إِلَيْكُمْ وَنَحْنُ صُمُوتٌ» عرض کردند ای پسر رسول خدا ای امام صادق! چگونه دعوت کنیم درحالی که ساکت هستیم و سخن نمی‌گوییم؟

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعْمَلُونَ بِمَا أَمَرْنَاكُمْ بِهِ مِنَ الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ» فرمودند این‌طور که به آنچه از طاعت الهی که ما اهل بیت شما را به آن امر کردیم عمل کنید. «وَتُعَامِلُونَ النَّاسَ بِالصِّدْقِ وَالْعَدْلِ» و با مردم هم با صداقت و عدالت رفتار کنید. «وَتُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ» امانتی را هم که به شما سپرده می‌شود به شایستگی ادا کنید. اینها دریای عظیمی توضیح دارد ولی فعلاً به ترجمه بسنده می‌کنیم.

«وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» و اینکه مردم را به نیکی‌ها، زیبایی‌ها و شایستگی‌ها امر کنید و از آلودگی‌ها و پلیدی‌ها نهی کنید.

«وَلَا يَطَّلِعُ النَّاسُ مِنْكُمْ إِلَّا عَلَى خَيْرٍ» و اینکه مردم جز به خوبی از شما خبردار نشوند. یعنی هر خبری

از شما می‌شنوند خبر خوبی‌ها، شایستگی‌ها و رفتارهای زیبای شما باشد.

«فَإِذَا رَأَوْا مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ عَمِلُوا أَفْضَلَ مَا عِنْدَنَا فَتَنَّا عُمُومًا إِلَيْهِ»<sup>۴</sup> وقتی مردم شما را دیدند که این طور هستید

آن وقت فضیلتی که در نزد ما هست را می‌فهمند. یعنی در مکتب ما اهل بیت چه گوهرهای بزرگی

است و کسی بیاید سر به ما بسپرد و خودش را در اختیار ما قرار دهد چه موجود برجسته و والایی

می‌شود. وقتی رفتارهای زیبای شما را دیدند آن وقت ارزش مکتب ما را درک می‌کنند. آن موقع دست

و سر می‌شکنند برای اینکه هرچه زودتر بیایند به ما بپیوندند و پیرو ما اهل بیت شوند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

---

<sup>۴</sup> محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۶.